

پژوهشی عالمانه در ساختار شاهنامه

ابوالفضل خطیبی

شاهنامه فردوسی، ساختار و قالب، کورت هاینریش هانزن^۱، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۷۴ ش، ۲۵۶ ص.

شاهنامه فردوسی بی‌گمان بزرگ‌ترین منظومه حماسی ایران و در شمار منظومه‌های حماسی طراز اول جهان است. از حدود سده نوزدهم میلادی به این سو، خاورشناسان غربی، به ویژه آلمانی، پژوهش‌های ارزش‌مندی درباره آن انجام داده و رگه‌هایی از این معدن غنی فرهنگ و تاریخ ایران را کشف کرده‌اند. کتابی که اینک به معرفی آن می‌پردازیم یکی از این آثار پرمایه است به قلم نویسنده آلمانی، کورت هاینریش هانزن، که نام و اثر او در ایران کم‌تر شناخته شده است.^۲ دانش‌مند دیگر آلمانی، هانس هاینریش شیدر^۳، این کتاب (رساله دکتری دانشگاه برلین، ۱۹۴۳) را به‌حق اثری عظیم درباره ساخت شاهنامه دانسته که برای نخستین بار از حدود پژوهش‌های نولدکه فراتر رفته و از شیوه تحقیق متعلق به تاریخ ادبیات در آن پی‌روی شده است.^۴

محور اصلی مباحث کتاب چگونگی رابطه فردوسی با مأخذ و الگویی است که در نظم

1) Kurt Heinrich Hansen *Das iranische Königs Buch, Aufbau und Gestalt des Schahname von Firdosi*, Mainz, 1954.

۲) مقاله‌ای از کورت هانزن با عنوان «تاج در شاهنامه»، ترجمه کیکاووس جهاننداری به تازگی در مجله آشنه، ش ۲۵، سال ۵، مهر و آبان ۱۳۷۴ انتشار یافته است.

۴) نک. یادداشت مترجم در آغاز همین کتاب.

۳) Hans Heinrich Schuderer

شاهنامه از آن سود جسته. این الگو شاهنامه‌ای بوده است به نثر که در ۳۵۶ هـ، به فرمان ابومنصور محمد بن عبدالرزاق، فرمان‌روای طوس، فراهم آمده بود. پیش‌کار او، ابومنصور معمری، با هم‌کاری چهار دانشمند به احتمال قوی زردشتی از بلاد متعدد و بر پایه تحریرهای خداینامه، شاهنامه‌ای تدوین کرد که همان مقدمه آن باقی مانده است. فردوسی نیز در دیباجة شاهنامه^۵، بی آنکه نامی از ابومنصور و شاهنامه او ببرد، از این اقدام وی سخن رانده که با متن مقدمه برجای مانده از شاهنامه ابومنصور^۶ منطبق است. از سوی دیگر، بخشی از غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، منسوب به ثعالبی (۳۵۰-۴۲۹)، که در میان سایر آثار عربی در این زمینه کم‌نظیر است، در مجموع و گاه مورد به مورد با سیر رخ دادها در شاهنامه یکی است. پیش‌تر زرتبرگ^۷ و نولدکه^۸ نیز به بحث در این باره پرداختند و این فرضیه را پیش کشیدند که فردوسی و نویسنده غرر اخبار از یک مأخذ، آن هم شاهنامه ابومنصور، بهره برده‌اند.

هانزن، تقریباً در سراسر پژوهشش، از یک سو مطالب شاهنامه را، از آغاز تا پایان داستان رستم و سهراب، جزء به جزء با غرر اخبار می‌سنجد و، از سوی دیگر، بر پایه این نظریه که شاهنامه از دورشته روایت جدا، یکی روایت سیستان از شرق و دیگری روایت شاهان از جنوب و غرب ایران که زمانی آنها را به هم پیوند داده‌اند^۹ مایه گرفته است، اخبار شاهنامه را، به تفصیل، تحلیل می‌کند و با نورافکنی قوی بر داستان‌ها پرتو می‌افکند و نشان می‌دهد که قلب داستان در کجا می‌تپد و اجزای منسجم و نامنسجم آن کدام است. وی بن مایه و فراز و فرود داستان و، از همه مهم‌تر، نقش اندیشه و تخیل را می‌نماید و آثار آنها را در سخن این حماسه‌سرا از اصل روایت متمایز می‌سازد.

به دیده هانزن، اختلاف موجود بین شاهنامه و غرر اخبار چه بسا ناشی از ویژگی‌های فردی مؤلفان آنها و شیوه کارشان باشد (ص ۵). او در سراسر پژوهشش به این اصل

(۵) چاپ مسکو، ج ۱ ص ۲۱.

(۶) «مقدمه قدیم شاهنامه»، بیست مقاله فروینی، تهران، ۱۳۵۷ ش، ص ۳۰ به بعد.

(۷) بنگرید به دیباجة غرر اخبار، به کوشش زرتبرگ، پاریس ۱۸۰۰ م، ص XXIII به بعد؛ همان، ترجمه محمد فضائلی، تهران، ۱۳۶۸ ش، ص نود و پنج به بعد.

(۸) حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران، ۱۳۵۷ ش، ص ۸۲-۸۶.

(۹) این نظریه پیش‌تر نیز مطرح شده بود. نک. بارتولد، «درباره حماسه ملی ایران»، ترجمه کیکاووس جهاننداری، در هفتاد مقاله، به کوشش یحیی مهدوی و ایرج افشار، ۱۳۶۹ ش، ج ۱ ص ۳۳ به بعد.

پای بند است و بخش اعظم تحلیل هایش را نیز بر آن استوار می‌کند. وی می‌گوید (ص ۲۹ به بعد)، شاهان شاهنامه، از گیومرث تا فریدون، شاهان جهانی‌اند که، چون سخن از روایات ایرانی در میان است، همه ایرانی پنداشته شده‌اند. اما در ماجرای جمشید و ضحاک و حدیث این تصویر جهانی دچار تزلزل می‌شود و ضحاک، به یاری سپاه ایرانی، جمشید، شاه جهانی ایرانی را به ورطه سقوط می‌کشانند و آن آغاز جریانی است که از این پس، ویژگی حماسه شاهنامه را به کلی دگرگون می‌کند (ص ۳۱). سراینده، به کمک این سپاه ایرانی، نخستین بار بخشی از دوران تاریخی را که با فریدون آغاز می‌شود پیش از تاریخ قرار می‌دهد. اما ثعالبی، بدون اشاره به سپاه ایرانی، می‌گوید که ضحاک «با سپاهی بزرگ و نیروی عظیم» به جمشید تاخت. هانزن چنین نتیجه می‌گیرد که ثعالبی از الگوی مشترک پی‌روی کرده؛ ولی فردوسی، به تأثیر این واقعیت که پس از سلطنت ضحاک فریدون به قدرت می‌رسد و او نخستین کسی است که به صراحت ایرانی نامیده شده، سپاه ایرانی را وارد عرصه عمل کرده است (ص ۳۲). هانزن بر آن است که فردوسی شخصاً می‌خواهد به کشمکش سیاسی بپردازد و می‌کوشد آن مضمون و بن‌مایه مهم جنگ بین ایران و توران را در این جا به صورتی دیگرگون شده جلوه‌گر و فعال کند و، هر جا که این بن‌مایه بر جریان داستان حاکم است، بالاترین درجه توانایی را از خود نشان می‌دهد. در حالی که ثعالبی با کلمات معدود و بی‌روح از قیام کاوه به ضد ضحاک سخن می‌گوید، در شاهنامه این نخستین صحنه‌ای است که آکنده از روح و زندگی است، نه از آن رو که در این جا هر فردی برای کسب حقوق شخصی خود اقدام می‌کند بلکه از آن جهت که کاوه، به عنوان مدافع حق و عدالت، از ایران بر ضد بدی و پلیدی و قدرت خارجی ضحاک به دفاع برمی‌خیزد. هانزن نتیجه می‌گیرد که فردوسی خود کاوه را به این نیرو مسلح کرده و از وی فردی ایرانی ساخته و پرداخته است که از عظمت میهن خود دفاع کند (ص ۳۳). هانزن، سپس، در فصل مربوط به فرمان‌روایی منوچهر، چگونگی نفوذ افسانه سیستان را در روایت شاهان بررسی می‌کند. به گفته او، بر خلاف دوره ضحاک که با دو جریان اصلی به موازات یکدیگر در سیر حماسه قرین است، در دوره منوچهر سه جریان گوناگون به چشم می‌خورد که به صورتی دیگر و بسیار پیچیده‌تر در هم تنیده شده‌اند. مهم این است که تنها در یکی از این سه جریان روایات شاهان ادامه می‌یابد و دو جریان دیگر (خاندان سام و سهراب کابلی) به حوزه روایات افسانه‌ای سیستان

مربوط می‌شود (ص ۴۱-۴۲). نویسنده به خوبی نشان می‌دهد که چگونه افسانه‌های سیستان در پیکره روایات شاهان جا خوش می‌کند. این تلفیق روایات در شاهنامه زمانی آغاز می‌شود که فریدون، پس از پیروزی بر سلم، پسر نیرم یعنی سام را از هندوستان فرا می‌خواند و سفارش می‌کند که پس از مرگ او، نبیره‌اش، منوچهر، را یاور باشد. از همین زمان، با ورود ناگهانی سام به صحنه رخ داده‌ها، افسانه سیستان به تدریج فایق می‌گردد و روایات شاهان را واپس می‌راند و از رنگ و جلا می‌اندازد.

سرچشمه افسانه سیستان به درستی دانسته نیست. نولدکه بر آن است که این افسانه‌ها متعلق به ایرانیان بومی زرنگ و رُنج است و آنها را سکه‌ها، به هنگام یورش به سرزمینی که به نام آنان سکستان (سگستان، سیستان) نامیده شده، از وطن شمالی خود به همراه نیاورده‌اند.^{۱۰} بارتولد^{۱۱}، به خلاف، عقیده دارد که به سادگی نمی‌توان پذیرفت که مجموعه داستان‌های مربوط به رستم قبل از ورود سکه‌ها نزد اهالی پیشین آن دیار، که در کنار رود هلمند (هیرمند) سکونت داشتند، پدید آمده باشد؛ چه، تا آن‌جا که ما می‌دانیم، آنان اصولاً مردمانی رزمنده و جنگ‌آور نبودند. اگر سکه‌ها این داستان‌ها را از سکونت‌گاه‌های پیشین خود به همراه آورده باشند، پس از استقرار آنها در سکستان، که از دوسده پیش از میلاد عقب‌تر نمی‌رود، داستان‌های مزبور وارد حماسه ایرانی شده است. با نفوذ این عنصر بیگانه به روایات شاهان، طبعاً تعارضات و ناهمخوانی‌هایی پدید می‌آید که به گفته هانزن (ص ۴۲)، به دلیل اختصار مطالب در غرداخبار، رخ داده‌ها تقریباً سهل و هموار پیش می‌رود؛ اما افتادگی‌ها و کاستی‌ها در شاهنامه، از آن رو که شاعر به تفصیل می‌گراید و می‌کوشد تعادل ایجاد کند و دلیل بتراشد، روشن‌تر و نظرگیر شده است. هانزن بر آن است که ثعالبی، بجز الگوی مشترک با فردوسی، از مآخذ دیگر نیز بهره برده است (ص ۸۶)؛ اما فردوسی، دست کم از آغاز شاهنامه تا پایان داستان رستم و سهراب، تنها بر شاهنامه ابومنصوری متکی بوده است. پس، هانزن اختلاف‌های موجود میان غرداخبار و شاهنامه را به دو طریق توجیه می‌کند: یکی آن‌که ثعالبی روایات شگفت‌انگیز پهلوانان سیستان و نیز روایات بی‌رابطه با پادشاهان را حذف کرده است؛ دیگر آن‌که فردوسی، افزون بر شرح این روایات، به دلیل میهن‌دوستی و تکیه بر عنصر ایرانی، بی‌آنکه از مآخذ دیگری بهره برده باشد، خود نیز مطالبی به اصل روایات افزوده

است. اما باید به توجیه دوم به دیده تأمل نگریست. در این جا شایسته است به نمونه‌ای از این گونه دخل و تصرفات، که هانزن به فردوسی نسبت داده و پیش‌تر نیز در همین مقال بدان اشاره شده است، نظر افکنیم.

بر پایه روایتِ غر اخبار، ضحاک با «سپاهی بزرگ و نیرویی عظیم» به جمشید تاخت؛ ولی فردوسی می‌افزاید سپاهی ایرانی به یاری ضحاک برخاست. به سختی می‌توان با هانزن هم‌رای شد که فردوسی خود پای این سپاه ایرانی را به صحنه کشانده باشد. احتمالات دیگری نیز هست که بهتر می‌تواند این اختلاف – و برخی اختلاف‌های مشابه دیگر میان این دو منبع – را توجیه کند. اولاً ممکن است نویسنده غر اخبار، که در نقل اخبار شاهان به اختصار گراییده، سپاه ایرانی را از قلم انداخته باشد؛ ثانیاً، به خلاف نظر هانزن، فردوسی در نظم شاهنامه، گذشته از شاهنامه ابومنصوری، از مآخذ دیگر نیز سود جسته است؛ چه، دست کم در یک مورد، فردوسی اخبار مربوط به کشته شدن رستم را از اثر مکتوب «آزادسرو»ی روایت می‌کند که در مرو، در خدمت احمد بن سهل و از دهقانان و سرداران برجسته دوره سامانی بوده است^{۱۲}؛ و این «آزاد سرو» از آن چهار نفری نیست که شاهنامه ابومنصوری را مدون کردند. ثالثاً، همان‌گونه که نولدکه^{۱۳} هم یادآور شده، می‌توان احتمال داد که ثعالبی و فردوسی از دو تحریر مختلف شاهنامه ابومنصوری بهره برده باشند. حاصل سخن، دشوار بتوان گفت فردوسی، سوای تصویر پردازی‌های شاعرانه و دمیدن احساسات ایران‌دوستانه و میهن‌پرستانه در اصل روایات، مطالبی از خود افزوده باشد و قبول این گمان هانزن نیز وجهی ندارد که فردوسی، هرگاه در روایت با اسم مکانی رو به رو شده، آن اسم را با مفهوم جغرافیایی دیگری که در نظر وی رایج‌تر بوده عوض کرده باشد (ص ۱۵۰-۱۵۱).

مترجم توانا، آقای کیکاووس جهانداری، با ترجمه این کتاب، که نثری دلنشین دارد، به فرهنگ ایرانی خدمتی شایسته کرده است. غلط‌های چاپی کتاب بسیار اندک است. این اثر مهم، در کنار آثار دیگری چون حماسه ملی ایران از نولدکه، بی‌گمان از مراجع کار شاهنامه پژوهان خواهد بود و جا داشت که فهرست راهنما برای آن تهیه و تنظیم می‌شد.

□

۱۲) شاهنامه، به کوشش م. ن. عثمانوف، مسکو ۱۹۶۷ م، ج ۶، ص ۳۲۲.

۱۳) «درباره حماسه ملی ایران»، ص ۸۳-۸۴.